به نام خدا

سوره مبارکه طارق

پیاده نوار و تایپ: صفیه بلالی

در سوره ی طارق نیز همچون سوره ی مطففین، واژه ها ی سوره در خود سوره تعریف شده اند البته با روشی متفاوت.

طارق چیست؟ نجم ثاقب است. ولی مفهوم طارق از لحاظ لغت با نجم ثاقب متفاوت است چراکه طارق زمینی است و نجم ثاقب آسمانی است. اما در این سوره 2 مفهوم یکی گرفته شده یا مصداقش یکی گرفته شده است و این مخصوص این سوره است و در جای دیگری نیامده است.

در معنای «ما ادراک»:

* اگر «ما» موصوله گرفته شود اینگونه معنا می شود که «آنچه که تو را دلالت می دهد به طارق چیست؟»
* اگر کل عبارت به صورت یک اصطلاح گرفته شود به جهت فهماندن عظمت طارق است.
* اگر «ما» مای نافیه باشد معنای عبارت می شود که «تو نمی فهمی و تو را چه که بفهمی!» یعنی لطف کن نخواه که بهمی چراکه در حد فهم تو نیست!
* علامه در المیزان این عبارت را دلیل بر عظمت طارق دانسته و طریقه ی فهم طارق را از راه های طبیعی ممکن ندانسته است و لازمه ی فهم آن را وحی می داند.

 آیه ی 4 این سوره نیز یک قاعده ی کلی را راجع به نفس مطرح می کند که در تفاسیر آمده منظور نفس انسانیست؛ وآن این است که خداوند برای هر نفسی حافظ قرار داده است. حافظ را هم به معنای نگهبان و هم به معنای حفظ کننده می توان معنا کرد. یعنی این که شئ شئیتش حفظ می شود یک قائمی دارد نه این که فکر کنیم حافظی از بیرون آن را نگه می دارد بلکه این نفس در درون خود یک قائمی دارد که اگر برداشته شود فرو می ریزد. پس منظور مراقبت تنها نیست بلکه در صورت نبودن این حافظ نفس فاسد می شود و قوامش را از دست می دهد.

آیات بعدی سوره در ارتباط با خلق انسان از ابی ناچیز است و این به معنای تحقیر انسان نیست بلکه خداوند در این آیات انسان را تکریم می کند و عجیب بودن وضعیت انسان را بیان می کند چراکه از چه آمده و چه عظمتی می شود. در واقع در این آیات خداوند توجه انسان را به این نکته جلب می کند که از آبی بی مقدار انسان تبدیل به موجودی می شود که حافظی برای او قرار داده می شود.

همان قدر که خلقت انسان از آب و تبدیلش به انسانی کامل عجیب است ولی برای بشر حل شده است، مردن انسان و رجعت او در قیامت هم باید عجیب باشد ولی برای او حل شده باشد. یعنی در این آیات خداوند با این مثال خلقت انسان از آب و تبدیلش به انسانی کامل مسئله ی وقوع قیامت را برای انسان حل می کند. در واقع از عادی بودن اتفاق اول و تعجب برانگیز بودن دیگری و برابر دانستن آن دو استفاده شده است؛ این از روش هایی است که قرآن در مشکلات پیش پای انسان می گذارد که اگر در مسئله ای مشکلی داشتی مشکلات را زیاد کن تا همگی با هم حل شوند.

* سیستم اعجاب: به تعجب وا داشتن دانش آموز است و تفکر را با تعجب می شود فعال کرد!

در آیات بعدی خداوند با اشاره به این که وقتی به قیامت رفتید نه قوتی و نه ناصری برای شماست این نکته را به ذهن متبادر می سازد که در این دنیا برای انسان هم قوت قرار داده شده و هم ناصر. در این آیه می گوید وقتی انسان باطن و ظاهری ندارد(سریره ندارد) نیازی به قوت و ناصر نیست وبه عبارت دیگر زمانی که باطن و ظاهر یکی شد بالقوه و بالفعلی وجود ندارد بلکه همه چیز بالفعل است و فعلیت مطلق است و هر چیز تجلی است و چون قوه نمی خواهد نیازی به ناصر هم نیست. امکان سِر نگه داشتن نیست و جایی برای مخفی کردن سِر نیست. در دنیا حالات انسان تدریج دارد و زمان بر است و قابل کتمان است و حتی گاهی برخی صفت های شخصیت شاید برای خود انسان سالها مخفی بماند ولی در قیامت خوب وبد بودن آدم ها، میزان و درجاتشان پوشیده نیست بلکه هویدا و مشخص است و تدریج ندارد و هرچیز فاعل است و انسان قدرت مخفی کردن چیزی را ندارد. مثالی که برای این موضوع می توان زد این است که یک دیوار همان طور که محکم و استوار است چون در درونش قابلیت خراب شدن دارد پس اگر یک زلزله ی مهیب بیاید در هم فرو ریخته و نابود می شود(در باطن دیوار فرو ریختن هست) چون در درون این قابلیت را داشته است ولی به فعل در نمی آید مگر شرایط فراهم شود. پس در نهایت این طور می شود که انسان در این دنیا صفاتی دارد که بالقوه هستند و می توانند بالفعل شوند یا نشوند ولی در قیامت هر صفتی که انسان داشته بالفعل است و تجلی پیدا می کند. انسانی که با کمک تقوا صفات ناپسند خود را در دنیا می پوشاند در قیامت نیز این صفات پوشانده باقی می مانند.

ذاتِ سماء، رجع است؛ این موضوع را به دو گونه می توان بیان کرد که یا منظور این است که آسمانی داریم که آب باران از آن به زمین می آید و دوباره تبخیر شده به آسمان برمی گردد یا این که قابلیت رجوع دارد یعنی روح صعود می کند.

ذاتِ زمین، صدع است؛ یعنی هر چقدر آسمان قابلیت رجع دارد زمین قابلیت شکافته شدن دارد؛ دانه ها زمین را می شکافند و رشد می کنند. زمین و آسمان قابلیت داد و ستد با هم دارند و این داد و ستد دائمی است.

* این سوره از معدود سوره هایی است که 2 قسم دارد؛ یکی در ابتدا و یکی در وسط سوره.

نکته ی جالبی که در آیه ی « انه لقول فصل» وجود دارد این است که، بدون این که قبلا اسمی آورده شود ازضمیر اِنّۀ استفاده شده است. گفته شده هرگاه این گونه آورده شود منظور قرآن است. اما نکته ی مهم این است که آوردن اسم قرآن در میان این آیات چیست؟! همچنین در ادامه از هزل نبودن قرآن سخن می گوید گویا عده ای به قول فصل بودن آن اعتماد ندارند.

در ادامه نیزآیات انتهایی سوره هستند که بیشترین تعداد کید در این 2 آیه آورده شده است.

حال در قسمت دوم درس به تعریف کلمه ی طارق و نجم ثاقب می پردازیم:

|  |  |
| --- | --- |
| طارق | نجم ثاقب |
| * راهنمای راه است.(راه بلد)
 | * راهنمای ثابت راه است.(کاملاً قابل اعتماد است)
 |
| * وجود خود طارق از مسیر و هدایت خبر می دهد.
 | * در حکم نقشه ی راه است.
 |
| * قوام راهنمایی و هدایت مسیر با طارق است.(افراد بدون طارق گم می شوند)
 | * علو دارد(امکان زایل شدن توسط کسی در آن نیست)
 |
| * خودش مسیری را که به آن هدایت می کند بارها پیموده است.
 | * آشکار و در دسترس است و دریغ ندارد. (موضوع علم به وجود نجم ثاقب مهم است؛ از این جهت که کسی که به دنبال راه است نجم ثاقب را باید بشناسد و علم به وجود او داشته باشد.
 |
| * روی زمین است.
 | * در آسمان است.
 |
| * درگیری حس شنوایی( سمعی است)
 | * درگیری حس بینایی(بصری)
 |

آنچه در این سوره جالب است، این است که با معرفی طارق به عنوان نجم ثاقب این قابلیت را در طارق به وجود می آورد که در کنارِ داشتن خصوصیات خودش، خصوصیات نجم ثاقب را نیز دارا می شود. در واقع یکسری خصوصیات جدید به طارق اضافه می شود.پس با این روش یکسری صفات در طارق به وسیله ی نجم ثاقب اثبات می شود:

* عصمت داشتن، علو داشتن،ثابت بودن، جاودانگی، همیشگی بودن، قوت داشتن، آشکاربودن، در دسترس بودن
* مفهوم طارق و نجم ثاقب متفاوت است ولی ممصداقشان یکی است؛ یعنی مفاهیم هر دو در مصداقی که مد نظر ماست جمع شده است.
* همیشه آن که مقدم است برای ما قابل رؤیت تر است؛ یعنی طارق برای ما شناخته تر از نجم ثاقب است.
* طارق شنیدنی است که به دیدن تبدیل می شود، اول خبر می دهد و بعد دیده می شود.زمین نوعاً با شنیدن همراه است. ذات زمین صدع است که شکافته شدن ابتدا با صدا همراه است و سپس رؤیت می شود.
* نجم ثاقب دیدنی است که در نهایت شنیده می شود؛یعنی ابتدا ستاره دیده می شود و بعد خبر می دهد که این راه است. آسمان هم نوعاً با دیدن همراه است.

«اِن کُلُّ نفسٍ لَمّا عَلیها حافظاً»

* وجود نفس
* نفس:تشخص با ویژگی های مخصوص
* حفظ: نگه داشتن در حالتی که زوال صورت نگیرد.
* حافظ:
* احاطه به نفس داشته باشد(علم)
* قدرت داشته باشد برای قوام بخشی نفس
* زوال نداشته باشد.
* نقشه ی نفس را بداند.
* راه مراقبت از نفس را بداند.
* اذن داشته باشد که براساس رحمت است.(حافظ یا باید خودش وجود مطلق باشد یا از وجود مطلق اذن داشته باشد.)
* شأن حافظ از حیث حفظ از نفس بالاتر است.
* پس در نهایت به این نکته می رسیم که حافظ ها یک مدل یا نوعی طارق اند و ویژگی هایی که در حافظ هست در طارق نیز وجود دارد.

خلقت انسان از آب جهنده:

مسیری طی می شود از جایی؛ راه یا طریق را نشان می دهد.

در این آیات یکی از نکاتی که مورد توجه باید قرار گیرد این است که انسان برای طی کردن این مسیر (از آب دافق تا انسان بالغ) تکویناً دارای یک طارق است، به این علت که راهنمایی می شود که از منشأ مشخصی به مقصدی مشخص برسد. این جریان در طول تاریخ برای تولد همه ی فرزندان انسان تکرار شده است. این که پیوسته انسان از آب دافق به وجود آید نیاز به طارق را به صورت تکوینی نشان می دهد.

تأکید قرآن بر روی ثابت هاست چراکه می خواهد ایمان زایی کند. در واقع این کار به جهت اعتمادسازی برای جامعه صورت می گیرد. تغییر مکرر باعث ایجاد حس عدم امنیت در انسان می شود زیرا هر لحظه منتظر رخداد جدیدیست، بنابراین اگر انسان به فهم درستی از ثابت ها برسد، دچار روزمرگی! نمی شود.

* روزمرگی زمانی اتفاق می افتد که آدم نتواند از قوانین ثابت، مستمر در زندگی اش استفاده کند و بر اساس آن ها برنامه ی زندگی اش را بچیند.
* این ثابت بودن به معنای یکنواختی نیست بلکه منظور حس آرامش ناشی از قوانین است.(آتش آب را به جوش می آورد)
* پس علم چیزی جز فهم ثابتات نیست.

برای موجودیت هر موجودی در دنیا و برای رجعت او به آخرت، یک منشأ ثابت و یک مسیر قرار داده است. طول مسیر هر موجودی مشخص است و در تکوینش بدون هیچ خطایی آن را طی می کند در این سیستم، طریقیت نظام عالم را در هر موجودی بررسی کردیم و دریافتیم چون طریقیت هست(وجود دارد) پس طارقیت نیز وجود دارد.

* هیچ علمی غیر قرآن نمی تواند به این واضحی موضوع امامت را مشخص کند چرا که از امام الطریق(طارق) شروع می کند که مسمی به نجم ثاقب است؛ در این جا می فهمیم که یک **راه** وجود دارد و براساس آیه در **هر نفسی یک حافظ** دارد و از طرفی برای رسیدن انسان از نطفه به انسان بالغ یک **مسیر** قرار داده شده است؛ پس در نهایت چون هر موجودی یک حافظ دارد و هر موجودی مسیر و راه برایش مشخص شده که باید بپیماید لزوم وجود **طارق** اثبات می شود.

پس نظام امامت می شود، *نظام نقشه خوانی و نقشه دانی یک مسیر تا رسیدن به مقصد غایی بدون هیچگونه تخطی*، مثل نجم که مصونیت هم دارد.

* امام مبین خواننده ی کتاب مبین است و امام مبین حتماً باید کتاب داشته باشد و حتماٌ باید خواندن کتاب را بلد باشد(ثقلین)
* امام در طول زمان وجود دارد همیشه! ولی می تواند در زمان های مختلف مصداق های متفاوتی داشته باشد.
* انسان همین که یقین پیدا کند که خداوند او را رها نکرده و حتی برای تکوین او طارق قرار داده پس برای تشریع او نیز طارق قرار داده است کافی است چرا که اگر به این باور رسید حال به دنبال طارق می گردد و جوینده یابنده است!

والسلام...